

عرفان جوشیده از درون

بسم الله الرحمن الرحيم

این جانب محسن قرآنی فرزند علی نقی، در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی در کاشان به دنیا آمدم. مرحوم جدم، در زمان رضاخان که با تمام قدرت با اسلام و مظاهر آن مبارزه می‌شد، جلسات قرآن را در خانه‌های مردم کاشان تشکیل می‌داد و بخشی از عمر خود را در این راه صرف نمود. لذا فامیل ما قرآنی شد.

پس از او، مرحوم پدرم با تشکیل این جلسات در خانه‌ها، مساجد و تکایا راه پدرش را ادامه داد و به استاد قرآن معروف شد. آن مرحوم از بازاریانی بود که حدود چهل سال با شنیدن صدای اذان، مغازه خود را می‌بست و به سوی مسجد و نماز اول وقت می‌شتافت. فردی بود که با آموزش قرآن و برگزاری مجالس دینی، احیای بعضی از مساجد مخروبه و متروکه، و تلاش در این راه، برای دیگران الگو شده بود و در عوض خداوند به او روحی مطمئن و حکمت و عرفان جوشیده از درون، عطا فرموده بود.

چیزی که ذهن و فکر او را مشغول می‌کرد، این بود که تا حدود سن چهل سالگی صاحب فرزندی نشده بود، تا این که با همه مشکلات موجود در آن زمان، با عنایت و لطف خداوند بزرگ، موفق به زیارت خانه خدا و اعمال حج گردید. شاید بتوان گفت این هم در شرایط موجود زندگی‌اش، اجری از جانب پروردگارش نسبت به تلاش و کوشش‌های قرآنی و دینی‌اش بود.

او در همان سفر در کنار خانه خدا چنین دعا می‌کند: ای خدایی که فرموده‌ای: «ادعونی استجب لکم» (بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را) ای خالق یکتا! فرزندی به من عطا فرما که مبلغ قرآن و دین تو باشد.

این دعا به اجابت رسید و خداوند او را صاحب فرزندان نمود که برخی از آنان به لباس مقدس روحانیت در آمدند. گفتنی است که من در سنین نوجوانی که شناخت و اطلاعات کافی نداشتم با پیشنهاد مرحوم پدرم برای ورود به حوزه، موافق نبودم ولی با اصرار و تشویق او در سن چهارده سالگی وارد حوزه شدم. یک سال در کاشان زیر نظر استاد آیت‌الله صبوری (دامت برکاته) مشغول درس شدم. هر شب نیز به‌طور مرتب در جلسه تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی‌آقا نجفی (قدس سره) که بعد از نماز مغرب و عشا برقرار می‌شد شرکت می‌کردم. این جلسه دل مرا به تفسیر قرآن جذب نمود.

از آن زمان به بعد با قرآن انس پیدا کردم و تا به حال الحمدلله ادامه دارد. با اطمینان می‌گویم که بیشترین مطالعه من درباره قرآن و تفسیر بوده و چون قرآن و کلام خدا نور است، تا به حال در راه تبلیغ درمانده نشده‌ام. حتی زمانی هم که برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شدم، در کنار لمعه (کتاب درسی رسمی) حوزه، تفسیر «مجمع‌البیان» را با برخی از دوستان، مطالعه و مباحثه می‌کردم.

همین که دروس سطح و مقدماتی از درس خارج را در حوزه گذراندم، به فکر افتادم که خلاصه مطالعات و مباحثات تفسیری

خود را یادداشت کنم و این کار را تا پایان چند جزء ادامه دادم. در آن ایام شنیدم که آیت‌الله مکارم شیرازی (دامت برکاته) با جمعی از فضلا تصمیم دارند تفسیر بنویسند. من نوشته‌های تفسیری خود را ارائه دادم و ایشان هم پسندیده و من به جمع آنان پیوستم.

حدود پانزده سال طول کشید تا تفسیر نمونه در ۲۷ جلد به اتمام رسید و تا به حال بارها تجدید چاپ و به چند زبان ترجمه شده است.

تقریباً نیمی از تفسیر نمونه تمام شده بود که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید و من به پیشنهاد علامه شهید مطهری (قدس سره) و موافقت امام خمینی (ره) برای اجرای برنامه درس‌هایی از قرآن، به تلویزیون رفتم.

در این بین به فکر افتادم درس تفسیری را در سطح فهم عموم شروع کنم. برای این کار با گرفتن دو همکار، علاوه بر تفسیر نمونه، از ده تفسیر دیگر یادداشت‌برداری کردیم و برنامه تفسیر خود را با عنوان «آینه وحی» در رادیو آغاز کرده و تاکنون پیش رفته‌ام.

بارها از طرف دوستان و دیگران، پیشنهاد شد که آن چه را در رادیو می‌گویم، به صورت کتاب منتشر کرده و در دسترس عموم به‌خصوص عزیزان فرهنگی قرار دهم.

با این تصمیم و نیت چند جزء از یادداشت‌های تفسیری خود را در حضور دو نفر از فقهای قرآن‌شناس و محقق که از اساتید حوزه علمیه قم هستند خواندم و با تأیید و اصلاح آن دو بزرگوار، به سبک و برداشت‌های تفسیری خود اطمینان بیشتری پیدا کردم. پس از آن چند نفر از فضلا کار بازنویسی و تدوین آن را انجام دادند و تحت عنوان «تفسیر نور» منتشر گردید. این تفسیر دارای امتیازاتی است، که در مقدمه جلد اول ذکر شده است.

برگردم به گذشته خود. سال دوم طبلگی به قم آمده، در مدرسه مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی (قدس سره) و مدرسه خان مشغول به تحصیل شدم. سپس برای ادامه تحصیل به نجف اشرف هجرت کرده، رسائل و مکاسب را در آن‌جا به پایان رساندم و دوباره به قم مراجعت کردم. پس از امتحان کفایه، چند سالی هم در درس خارج شرکت کرده و در مجموع شانزده سال در کاشان، قم، مشهد و نجف بودم تا درس‌های سطح حوزه را تمام کردم.

همواره در این اندیشه بودم که قرآن و اسلام برای همه اصناف و طبقات مردم است و کودکان و نوجوانان هم از همین مردم‌اند. ما پزشک اطفال داریم ولی روحانی اطفال نداریم، لذا تصمیم گرفتم در این راه به قصد خدمت به نسل جوان و آینده‌سازان، اسلام و معارف قرآنی را با زبان ساده و روان به آن‌ها منتقل نمایم.

از این رو به کاشان برگشتم و ضمن دعوت نوجوانان، برنامه تبلیغی خود را با حضور هفت نفر آغاز کردم و به علت علاقه و استقبال نوجوانان، کلاس‌ها را ادامه دادم، هر هفته از قم به کاشان می‌رفتم؛ با این اندیشه که قرآن ده‌ها داستان و قصه دارد و پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله با همین داستان‌ها، سلمان و ابوذر را تربیت فرموده، کلاس‌م را با تلفیقی از اصول عقاید، احکام و

با اطمینان می‌گویم که بیشترین مطالعه من درباره قرآن و تفسیر بوده و چون قرآن و کلام خدا نور است، تا به حال در راه تبلیغ درمانده نشده‌ام

داستان‌های قرآنی اداره کردم، و به ارائه مطالب زنده و تازه روی تخته سیاه پرداختم. نحوه کلاس‌داری و قدرت تشبیه و تمثیل من، به جذابیت جلسات و استقبال از آن‌ها، به شکل چشمگیری افزود.

جلسات کاشان، چند سال ادامه داشت و برکاتی را نیز به همراه داشت. البته چون این کار بی‌سابقه بود که یک روحانی به جای منبر پای تخته‌سیاه برود و برای کودکان و نوجوانان جلسه و کلاس داشته باشد؛ گاهی مورد بی‌مهری برخی افراد قرار می‌گرفتم، ولی چون به کار خود اعتقاد و ایمان داشتم، در طول این مدت آنی نسبت به کار خود با شک و تردید نگاه نکردم، به‌صورتی که الان هم پس از گذشت حدود ۳۵ سال از آغاز این حرکت خوب و مثبت، اگر بخواهم آن را از ابتدا شروع کنم، از همان جای قبلی، آغاز خواهم کرد.

به‌دنبال جلسات کاشان، در قم نیز کار مشابهی را با جوانان و نوجوانان شروع کردم. در جلسات قم، فرزند آیت‌الله مشکینی (دامت برکاته) شرکت می‌کرد و یادداشت‌های کلاس را به رؤیت و اطلاع ایشان می‌رسانید.

یک روز آن بزرگوار به کلاس درس آمد و از نزدیک این جانب را مورد عنایت و تفقد قرار داده و فرمود:

آقای قرائتی! حاضر هستی با من یک معامله کنی؟ ثواب جلساتی که شما برای نسل جوان دارید از من، و ثواب درس‌هایی که من در حوزه می‌دهم از شما و بعد هم در جلسه درس خود از کار و نحوه کلاس و روش جدید، تجلیل و تعریف نمودند.

گفتمی است که آن روزها ایشان برای حدود هزار طلبه، درس مکاسب و تفسیر می‌فرمودند و من برای بیست نفر جوان جلسه اصول عقاید داشتم.

بعد از این برخورد، به کار و راهی که انتخاب کرده بودم، عشق و علاقه بیشتری پیدا کردم و بعد از آن هم گروه گروه طلبه‌ها آمدند تا از نزدیک روش کلاس‌داری مرا مشاهده کنند؛ با این‌گونه تشویق‌ها و استقبال‌ها به ذوق آمده و تصمیم گرفتم مطالب را دسته‌بندی، منظم و یادداشت کنم.

البته در زمان طاغوت هم از طرف تلویزیون به پیشنهاد بعضی مرا برای اجرای برنامه و کلاس دعوت کردند، ولی به دلیل این که نخواستم بازوی دستگاه طاغوت باشم، قبول نکردم.

به علت عشق زیادی که به کار داشتم، تقریباً به تمام شهرهای ایران مسافرت نموده، کلاسی برقرار می‌کردم.

در اوائل کار به جلسات دبیران تعلیمات دینی راه یافتم. در یکی از سمینارها که مقام معظم رهبری دامت برکاته و شهید دکتر بهشتی (قدس سره) تشریف داشتند، در آن جلسه برنامه اجرا کردم و از طرف مقام معظم رهبری (دامت برکاته) مورد تفقد قرار گرفتم. ایشان مرا به منزل خود دعوت کردند و بعد از تشویق، مسجد امام حسن علیه السلام را که در آن اقامه جماعت داشتند و آن روزها از مساجد فعال و موفق و مبارز پرور علیه طاغوت در مشهد بود، برای کلاس‌داری در اختیارم گذاشتند.

در سفر تبلیغی به اهواز هم، با علامه شهید مطهری (قدس سره) آشنا شدم. ایشان روش کلاس‌داری مرا دیده و بسیار پسندید.

من از اول، معلم قرآن بودم و با اسلوب جدیدی که داشتم، نسل نو را با قرآن آشنا می‌کردم. در زمانی که امام خمینی (قدس سره) فریاد الهی - سیاسی خود را علیه طاغوت بلند کردند، من دروس مرحله اول حوزه را می‌خواندم و شرایط سنی لازم برای شرکت در بعضی از برنامه‌ها را نداشتم. البته در آن زمان به دیدار بعضی علمای زندانی و تبعیدی در محل زندان و تبعیدی می‌رفتم و در زمینه حمایت‌های جانبی، اطلاع‌رسانی و تشویق مردم به مسائل انقلاب بی‌تأثیر نبودم.

در همان زمان، عوامل رژیم و ساواک، برای دستگیری من چند مرتبه شبانه به خانه پدرم در کاشان و منزل خودم در قم

حمله‌ور گشتند، ولی موفق نشدند. چند ماهی هم زندگی مخفی داشتم تا انقلاب اسلامی ایران با امدادهای الهی و رهبری حضرت امام خمینی (قدس سره) و پشتیبانی ملت مؤمن و غیور و شجاع به پیروزی رسید و دوران جدیدی از فعالیت‌های فرهنگی با احساس مسئولیت بیشتری آغاز شد.

بعد از پیروزی انقلاب، با پیشنهاد علامه شهید مطهری (قدس سره) و موافقت امام خمینی (قدس سره) برای اجرای برنامه، به تلویزیون معرفی شدم، روزی که به آن تشکیلات وارد شدم، بیشتر کارکنان نمی‌دانستند، قبله کدام طرف است ...

در آن جا با بهانه‌گیری و وسواس زیاد مرا آزمایش کردند و زمانی که مرا در این جهت موفق یافتند، پیشنهاد کردند که بدون لباس روحانیت برنامه اجرا کنم و به‌طور علنی گفتند: ما به جز دو روحانی (حضرت امام و آیه‌الله طالقانی) به دیگران اجازه حضور در این تشکیلات را نمی‌دهیم. من هم با این پیشنهاد موافقت نکرده و اعلام داشتم: برخورد شما را به اطلاع حضرت امام (قدس سره) خواهم رساند. بعد از این اخطار، آنان قبول کردند که با لباس روحانی اجرای برنامه کنم.

به هر حال سال‌هاست است که این برنامه تلویزیونی - که از باقیات‌الصالحات علامه شهید مطهری (قدس سره) و حمایت‌های امام عزیز (قدس سره) است - برگزار می‌شود و بر اساس نظر سنجی‌های خود صدا و سیما از برنامه‌های موفق بوده است.

امام خمینی (قدس سره) به‌واسطه همان برنامه تلویزیونی، به این جانب لطف و عنایت خاصی داشت و هر بار که خدمت ایشان می‌رسیدم مورد لطف و محبت ایشان قرار می‌گرفتم. برنامه درس‌هایی از قرآن، که بنا بود از طرف مدیریت آن زمان تلویزیون تعطیل شود، ایشان به‌وسیله یکی از اعضای دفتر خود، به رئیس صدا و سیما اعلام فرمودند که این برنامه‌ها مفید بوده و باید باشد و چون من بابت اجرای برنامه‌ها حق‌الزحمه‌ای دریافت نمی‌کردم، آن اصنام بزرگوار چند بار مبلغ قابل توجهی برایم فرستاد که به خدمتشان شرفیاب شده و اعلام کردم من فعلاً نیاز ندارم ولی ایشان می‌فرمود: این از بیت‌المال نیست و نزد شما باشد و بعد از این آشنایی بود که آن رهبر فرزانه حکم نمایندگی خود را در سازمان نهضت سوادآموزی به من اعطا فرمود.

حکم نمایندگی امام خمینی (ره)، در سازمان نهضت سوادآموزی:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محسن قرائتی دامت افاضاته

نظراً به اهمیت امر سوادآموزی و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و با توجه به تجربیاتی که در این باب دارید، جناب‌عالی را به سمت نماینده خود در سازمان نهضت سوادآموزی تعیین می‌نمایم. امید است با هماهنگی هر چه بیشتر با مسئولان محترم این سازمان و وزارت آموزش و پرورش مسئولیت سنگین خویش را بهتر انجام دهید. بدیهی است که کمک و مساعدت دست‌اندرکاران امر نهضت و وزارت آموزش و پرورش و استفاده از تمامی امکانات موجود پیروزی شما را بر غریب بی‌سوادی که یکی از میراث‌های شوم نظام طاغوتی است سریع‌تر می‌نماید. از خدای تعالی موفقیت شما را در این راه مسئلت دارم. ■

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

اردی‌بهشت‌ماه ۱۳۶۱

منبع: وبلاگ پیامبر اعظم (ص)
<http://accord.blogfa.com>

بعد از پیروزی انقلاب،
با پیشنهاد علامه شهید

مطهری (قدس سره) و موافقت
امام خمینی (قدس سره) برای
اجرای برنامه، به تلویزیون
معرفی شدم، روزی که به آن
تشکیلات وارد شدم، بیشتر
کارکنان نمی‌دانستند، قبله
کدام طرف است ...